

# حریم فرهنگ

دکتر لطیف ابوالقاسمی



در تعریف و توصیف فرهنگ بین روانشناسان، جامعه‌شناسان، مردم‌شناسان... و ادبا اتفاق نظر نیست. علاوه بر آن:

- گروهی فرهنگ را تمدن را یکی می‌دانند.
- برخی تمدن را جزء فرهنگ به شمار می‌آورند؛ بعضی‌ها فرهنگ را بخشی از تمدن می‌انگارند.

- از سویی بسیاریند کسانی که معتقدند «فرهنگ را نمی‌شود تعریف کرده» و از دیگر سو، جمعی همواره «فرهنگ ششصد و چهل تعریف دارد» را در معرکه سخن و مکالمه جولان می‌دهند.<sup>۱</sup>

فرهنگ را با تعریف‌هایی به غایت متنوع و گوناگون عرضه کرده‌اند؛ و بسیار کسان، بر آن توصیف‌ها نگاه‌شانده‌اند و بسی ستودمانند. ولی چون هر کسی از ظن خود بنیان پرداخته، مفهوم واژه، در حالتی از ابهام محسوس گردیده؛ و لاجرم تعریف‌های گنگ، ناراسا، ناقص... می‌نادرست‌جستجوین.

شده برای گروهی که معتقدند «فرهنگ غیر قابل تعریف است» ششصد و چهل تعریف کجا بست است؟ نگارنده چنین مرجعی سراغ ندارد.<sup>۲</sup> ولی در زمانی نه چندان کوتاه، با پژوهشی دامنه‌دار و همه‌جانبه، در میان سطور ستون، کتیب... و مقالاتی به قریب نیمی از تعریف‌های مذکور دست یافتیم که در محضران به بررسی‌منتخبی از آنها می‌پردازد.

تعریف‌های متنوع فرهنگ در چند گروه به فرار زیر قبیل تنظیم شد.

الف - تعریف‌هایی که با «فرهنگ مجموعه» شروع می‌شوند و زیر مجموعه‌های «گاه مترادف، گاه همسو، گاه متنوع... و گاه معیار و متضاد دارند.

ب - تعریف‌هایی که بدون واژه «مجموعه» از سخن گروه آلف هستند و زیر مجموعه‌ای از همان قماش را ارائه می‌دهند.

ج - تعریف‌هایی که عنایت به اثرات فرهنگ دارند.<sup>۳</sup>

د - لغظی‌ها

هـ - اشارات

و - تعریف‌های ناراسا

ز - فرهنگ و تمدن

ح - تعریف‌های بیابگر

این روزها، بازار فرهنگ داغ است. رایج و متداول جامعه، نقل مجالس و محافل است. از انقلاب فرهنگی، هویت فرهنگی، تبادل فرهنگی، تهاجم فرهنگی، تخریب فرهنگی... و رفتار فرهنگی، گرفته، تا فرهنگ آپارتمان نشینی، فرهنگ رانندگی... و فرهنگ مصرف؛ با معاییم و معانی: گوناگون، معایر، مایهن، متمایز... و مختلف در لنت نامه‌ها، فرهنگ‌ها و واژه‌نامه‌ها.

فرهنگ مرکب است از: «فره» و «هنگ»، «فره» یا پیشوند است. و «یا» به معنی‌های:

- نیروی معنوی، شکوه، عظمت، جلال... و درخشندگی
- «هنگ» از ریشه ننگ اوستایی است؛ به معنی کشیدن و به معنی تعلیم و تربیت.

معانی فرهنگ عبارتند از:

- علم، دانش، خرد، ادب، تربیت، سنجیدگی، حکمت، عظمت، پرورش، نیکویی، معرفت، فضل... و بزرگی
- کتبی که شامل واژگان یک یا چند زبان و معانی آنهاست.
- کاریز، مادر کبکاووس.
- هرس کردن درخت، پیوند زدن، خواباندن شاخه در خاک که از جای دیگر سربرکند.

آخرین معانی ذکر شده برای فرهنگ، به قرار زیراند:

- وزارتخانه‌ای که امور تعلیم و تربیت افراد را به عهده دارد
  - مجموعه آداب و رسوم، مجموعه علوم و معارف و هنرها.
- مراد از فرهنگ چیست؟ آیا کلام یک از معانی ثبت شده در فرهنگ‌ها مقارن است؟ یا چه معنایی در گفتار و نوشتار معاصر حضور دارد؟

در جوار واژگان:

الثقافة عربی، Culture انگلیسی، Culture فرانس، Cultura ایتالیایی، Kultur آلمانی، بر چه مقایسه استوار است؟ هم معنی است؟ مترادف است؟ یا معایر است؟

چه تعریفی فراخور واژه فرهنگ سرزمین و زمانه ماست؟

سردارود برنت ناپلر\* مردم شناس انگلیسی، نخستین کسی است که فرهنگ (Culture) را تعریف کرد.\* وی حدود یکصد و بیست سال قبل فرهنگ را مجموعه پیچیده‌ای از: دین، دانش، قانون، ... و اخلاق کسب شده از جامعه، معرفی کرد.

قریب چهل درصد تعریف‌ها، از نوع تعریف ادوارد تایلر یا شبیه است؛ که در طول بیش از یک قرن هر کسی به میل و سلیقه خود با دخل و تصرف‌هایی بازگو کرده است.

این تعریف‌ها با:

«فرهنگ مجموعه پیچیده‌ای است شامل» یا

«فرهنگ مجموعه‌ای است از» یا

با مقدمه‌هایی مشابه و گاه مفایر شروع می‌شوند و در زیر مجموعه دچار تغییرات وسیع و مختلفی‌گرددند و اغلب شرط کسب شدن از جامعه را هم ندارند. بی شک نوشتن تمام تعریف‌های مذکور، که گروه اول و دوم را تشکیل می‌دهند به درازا می‌انجامد. در این مقال به اجتناب از اطاله کلام به مقدمه‌ها، ترک و «مفاهیم زیر مجموعه‌ها پس از حذف مکررها تسخیم» در زیر آورده شده‌اند. در حالیکه تنوع و پراکندگی مطالب و مضامین، تنظیم و دستبندی را امکان نمی‌دهد.

دین، ادب، آداب و رسوم، نظام‌ها، هنر، جواهرات، عقاید، اعتقادات، عواطف، سنن اخلاقی، علم، هنر، صنعت، زبان، رقص‌ها، آوازها، فنکلوورها، اسطوره‌ها، طلسم‌ها، داستان‌ها، آرزوها، مهارت‌ها، نظمی‌ها، ابزار و وسایل، ماشین‌آلات، ساز و برگ فنی، محصولات فنی، وسائل و کالای مصرفی، اطلاعات، اختراعات، احسانات، انبیا، تلبستگی‌ها، عزاداری‌ها، نمایش‌های آئینی، برخوردهای خانوادگی، رفتارهای اجتماعی، عکس‌العمل‌های عقلانی، احکام، قواعد، سازمانها، سبیلها، دردها، نیازها، پیشه‌ها، عادات، خرافات، جسم و روح و قدرت افراد، تراوشات مغزی، روش سخن گفتن، طرز غذا خوردن، راه و رسم زیستن، گذراندن اوقات فراغت، فعالیت‌های عقلانی و جسمانی، زشتی، ارزشها و ضار ارزشها، فضایل اخلاقی، افکار، حقوق، طرز تفکر، پوشاک، زیورها، کتله‌ها، نقاشی‌ها، بناها، اعمال، اندیشه‌ها، عرفها، چیره‌دستی‌ها، سلکها، معناها، آراء، استعدادها، دانش بشری، باورها، مفاهیم، مقاصد، رسوم، علقه‌ها، سلیقه‌ها، انگیزه‌ها، اندیشه‌ها، تصورات، برداشته‌ها، شیوه‌های زندگی، الگوهای رفتاری، آثار علمی و ادبی، شرایط آئینی، فلسفه‌ها، تمدن، معارف، دانش، فنون علمی، فنون ابزار سازی، تزیینات، آرمانهای عقلی و ذهنی، معلومات نظری و علمی، راه و روش اندیشیدن، نظامهای «حقوقی، سیاسی، دینی و اجتماعی» فعالیت‌های فنی و

مکانیکی، سازمانهای همگنی، رفتارهای اجتماعی، شیوه‌های قومی، ویژگیهای اخلاقی، همبستگیها، برداشته‌ها، دریافتها، بینشها، کاربردها، ساز و برگها، ابزارها، آثار هنری، پوشاک، ... و نظام مالکیت

چه بسا تعریف‌هایی از این دسته‌ها زیر مجموعه‌های دیگر که بازماند و مردآوری نشده و در این مختصر نیامده باشد. رفع این گسستی.

در دراز مدت، تا حدودی امکان پذیر است لکن روشنگر هیچ ابهام و یاریگر هیچ درک و برداشت و ویژه‌ای نخواهد بود.

### «ج»

گروه سوم، شامل تعریف‌های ناظر بر توانمندی‌ها و آثار فرهنگ است. مانند:

فرهنگ، جامعه را به کمال می‌رساند.

فرهنگ، جامعه را هویت و شخصیت می‌بخشد.

فرهنگ، موجب حرکت انسان از توحش به تمدن و آزادی است.

فرهنگ، بستر رویش استعدادهاست.

فرهنگ، عامل اصلی پرورش روانی است.

فرهنگ، سرچشمه خصوصیات اخلاقی ممتاز است.

فرهنگ، مظهر همه زیباییهای حیات بخش است.

فرهنگ، نیازمندیهای اساسی و حیاتی را تأمین می‌کند.

فرهنگ، سازنده یک جامعه سالم و خلاق است.

فرهنگ، زاینده ذوق و سلیقه انسانی است.

فرهنگ، جوهر بنیادی هنر است.

فرهنگ، مبنای اساسی جامعه است.

فرهنگ، متحول است.

فرهنگ، قابل انتقال است.

فرهنگ، با شرایط محیط هماهنگی حاصل می‌کند.

فرهنگ، نشان دهنده الگوها و سبیل‌های یک جامعه است.

فرهنگ، آلام بخش جوانم بشری است.

فرهنگ، انگیزه‌های اساسی انسان، در تیل به اهداف برتر اجتماعی است.

فرهنگ، محرک تکامل ذهن و شکوفایی استعدادهاست.

فرهنگ، موجد جنبه‌های عالی زندگی انسانی است.

### «د»

گروه چهارم، شامل جملاتی است که: بیشتر لغات است، تا توصیف.

تعارف است، تا تعریف. مضمون‌سازی و سخن‌پردازی است. مانند:

فرهنگ، حرکت به سوی بالاست، و شوکت و عظمت دارد.

فرهنگ، بعد محسوس زندگی انسان‌هاست.

فرهنگ، راننده جامعه است، و در حرکت طبیعی خود با عظمت همگام است.

فرهنگ، اوج پرورده‌گی روانی است.

فرهنگ، خودآگاهی انسان است.

فرهنگ، عکس‌العمل یک ملت است در آئینه زمان.

فرهنگ، امری است درونی و زیر بنای یک جامعه فعل است.

فرهنگ، الگوی زندگی استوار رستانی گذشته و حال و آینده.

فرهنگ، تراوش‌های فکری بشری است که از درپاز تاکنون موجب تعالی ملت‌ها شده است.  
 فرهنگ، ریشه در تاریخ دارد، در حال زندگی می‌کنند و در آینده بر می‌دهد.  
 فرهنگ، بخشی از نظام جامعه است که با ارزش تلقی شده است.  
 فرهنگ، بخشی از انسانیت است که در مقابل سایر بخشهای آن تأثیرگذار و تأثیر پذیر است.  
 فرهنگ، مرحله‌ی تعالی فکری و روحی انسان یا جامعه است.  
 فرهنگ، الهام گرفتن از دوران درخشان گذشته است.  
 فرهنگ، چیزی بیش از پاسخ‌های تکرار شونده‌ی اعضای یک جامعه نیست.  
 فرهنگ، ویژه‌ی زندگی اجتماعی انسان است.  
 فرهنگ، بازتاب آثار میراث‌های درخشان جوامع بشری است.

«ه»

گروه پنجم، مجموع تعریف‌های مختصر محدودی است که با دیدی خاص و یکسویه به موضوع می‌نگرد و برداشت و تئیینی موردی، کوتاه، خلاصه، ... ناکام دارد. مانند:  
 فرهنگ، غریزی نیست.  
 فرهنگ، مفهومی تجربی است.  
 فرهنگ، طرز سلوک و رفتار است.  
 فرهنگ، امریست اکتسابی.  
 فرهنگ، پدیدهای است ذهنی.  
 فرهنگ، در کنار تمدن شکل می‌گیرد.  
 فرهنگ، موضوعی است اجتماعی.  
 فرهنگ، وسیله‌ی ستایش ارزشهاست.  
 فرهنگ، تربیت و تهذیب ذهن است.  
 فرهنگ، پیش از ملت است.  
 فرهنگ، پیرایه و ادب آموزی است.  
 فرهنگ، از نوع تصورات اجتماعی است.  
 فرهنگ، ساخته روح جامعه است.  
 فرهنگ، وراثت اجتماعی است.

«و»

گروه ششم را تعریف‌هایی تشکیل می‌دهند، که تا حدودی فحوا و ویژگی تعریف را دارا هستند، ولی چنان که باید و شاید فرهنگ را معرفی نمی‌کنند. نارسا هستند، جامع و مانع نیستند، حتی گاه درباره فرهنگ هم نیستند. مانند:  
 فرهنگ، رعایت قوانین و آداب اجتماعی است.  
 فرهنگ، مجموعه فعالیت‌های ذهنی بشر است، که هدفش ابداع زیبایی است.

فرهنگ، مجموعه رفتارها و عکس‌العمل‌های عاطفی افراد جامعه است.  
 فرهنگ، مجموعه ارزشهای مدون و غیر مدون است.  
 فرهنگ، اثبوت ابداعات، ابناء، بشر است.  
 فرهنگ، به صورت مجموعه‌ای از عوامل به هم پیوسته است.  
 فرهنگ، مجموعه باورها و رفتارهای جوامع بشری است.  
 فرهنگ، رشد جسمی و فکری جامعه است.  
 فرهنگ، توانمندیها و خلق و خوهای کسب شده از اجتماع است.  
 فرهنگ، خط سیر جامعه است.  
 فرهنگ، مجموعه دخالت‌های انسان در محیط زیست انسانی است.  
 فرهنگ، مجموعه فراوری‌های افراد یک جامعه است.  
 فرهنگ، پاسخ‌های مناسب فرد به زندگی اجتماعی است.  
 فرهنگ، طریقه و روش زندگی اجتماعی است.  
 فرهنگ، راه روش زندگی است.  
 فرهنگ، شیوه مشترک زندگی افراد جامعه است.

«ز»

گروه هفتم، مشتمل بر تعریف‌هایی است، که به صراحت یا تلویح، فرهنگ و تمدن را یکی می‌دانند.<sup>۲</sup>  
 حتی برخی بیشتر درباره تمدن تا فرهنگ گو اینکه نامی از تمدن نبرده باشد. مانند:  
 - فرهنگ، تمام ساخته‌های انسانی و تجربه‌های جمیع گروهی قومی است که انسان بدان تعلق دارد.  
 - فرهنگ، تحت تأثیر تخصص، تکنیک، علوم و فنون، ابداعات و اختراعات به وجود می‌آید.  
 - فرهنگ، مجموعه‌ی تمامی بشر برای تطبیق یافتن با محیط است.  
 - فرهنگ، مجموعه دخالت‌های انسان در محیط زندگی است.  
 فرهنگ، ظرفیت ادبی، اجتماعی، سیاسی، علمی، و صنعتی جامعه است.  
 - فرهنگ، وراثت اجتماعی است تمامی ... اجتماعی انسانها است.  
 - فرهنگ، دانش سهانگ شدن با محیط است.  
 - فرهنگ، فراورده اجتماع بشری و مجموعه تمام ساخته‌های بشر است.  
 - فرهنگ، دارائیهای مادی و معنوی یک تمدن است.  
 - فرهنگ، نیرویی است که تمام پدیده‌های مادی و معنوی یک ملت را در برگیرد.  
 - فرهنگ، مجموعه تمامی تولیدات جوامع بشری است.  
 خلاصه می‌کند و این گروه تعاریف با تعریفی از «بولیوگراف»<sup>۳</sup> نویسنده آرژانتینی خاتمه می‌دهد.  
 «آنچه که ما فرهنگ می‌نامیم چیزی نیست جز حضور و بروزمان با تمام توانمان.»

از میان تعریف‌های گرد آمده، آنچه در این گروه فراهم شده، گویاترین است، و به تعریف فرهنگ نزدیکتر. دست کم اینکه به تقریب، ویژگیهای تعریف را دارا هستند. شاید از مجموع تعریف‌های این گروه بتوان تا حدودی به ماهیت فرهنگ پی برد.

فرهنگ، تجلی خصوصیات خاص قومی است که آن را از قومی دیگر متمایز می‌کند

فرهنگ، تمامی خصوصیات رفتاری و گفتاری بجا مانده از نسل‌های پیشین است.

فرهنگ، مجموعه میراث‌های انسی و هنری جامعه است.

فرهنگ، عبارت است از الگوهای مشترک زندگی و رفتارهای متقابل که افراد از جامعه فرا می‌گیرند.

فرهنگ، فرآیند پویای راه و رسم، عرف و عادات مشترک زندگی گروهی انسان‌هاست

فرهنگ، ماهیت اجتماعی و معنوی یک قوم است.

فرهنگ، لطافت‌ها و ظرافت‌های روابط و برخوردهای افراد جامعه است.

فرهنگ، رفتار خاص افراد یک قوم است که آن را از اقوام دیگر ممتاز می‌کند.

فرهنگ، تمامی سنت‌های اجتماعی است که از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود.

فرهنگ، مجموعه کردارها و رفتارهای گروهی مردم یک جامعه است.

فرهنگ، آن بخش از ادب زندگی است که همه اعضای یک گروه در آن مشترکند.

فرهنگ، ابعاد فردی و اجتماعی صحیح رفتارهای انسانی است.

فرهنگ، لایه رفتارهای همگنی است که در زندگی اجتماعی کسب شده و از طرق گوناگون به نسل‌های بعدی انتقال می‌یابد.

و این هم تعریفی از گراهام والاس، نویسنده انگلیسی.

فرهنگ، میراثی است اجتماعی که در پرتو دانش، از نسل‌های پیشین به ما رسیده است.

نمی‌دانم این همه تعریف‌هایی که به اختصار ارائه شد نتیجه بخش بود یا نه؟ ساده‌تر، معلوم کرد سواد از فرهنگ چیست؟ معرف آن و روشنگر مفهومش بود؟

شاید روش گروه‌بندی و ترتیب‌نویسی را بپذیرید و معتقد به نحوه تطبیسی دگرگونه باشید. یا برخی از تعریف‌ها را متعلق به گروه دیگر بدانید.

به هر روی، بشکلی پیش نمی‌آید در درک معنی فرهنگ تعبیری حاصل نمی‌شود. سواد دگر اجناسی تعدادی از تعریف‌های گردآوری شده بود. تعریف‌هایی که نه تنها فرهنگ را نمی‌شناسند بلکه نشانگر عدم

آشراف و ضعف شناخت صادر کنندگان تعریف‌ها هم هستند چنین

بررسی‌ایند که بررسی شده و چهل تعریف شایع هم گره‌گشا نباشد.

برعکس به سردرگمی انجامید.

علاوه بر تعریف‌های شرح و بیان و توضیحاتی نیز بر فرهنگ قائل شده‌اند که در خور مرورند.

از جمله:

فرهنگ دارای دو وجه مادی و معنوی است مادی عبارت است از:

- اشیاء قابل درک مانند: منزل، البسه، ابزار، ... سو لوازم زندگی.

- وسائل تجسم افکار مانند: کتاب، نقاشی، ... سو مجسمه

معنوی عبارت است از:

- افکار و آراء، مربوط به مادیات فوق

- ابداعات معنوی انسان مانند: انبیا، علوم، قوانین، ... سو ادیان

در چوار شرح و بسط و برخوردهای نظری با موجودیت و شناخت فرهنگ، مردم پندار و برداشت دیگری از واژه فرهنگ دارند. مرادشان از فرهنگ:

- تجلیل از آثار پیشینیان است بدون توجه به حواصی زندگی امروز.

- جمع‌آوری اشیاء و لوازم قدیمی، در موزه‌ها و مجموعه‌های عمومی و خصوصی است.

- چپاول زیر خاک‌های و آثار نسل‌های گذشته است توسط کشورهای که پیش از ما به ارزش آنها پی بردند. تمام موزه‌های بزرگ دنیا پر است از میراث‌های فرهنگی پیشینیان ملو آثار و اشیاء فرهنگی کشورهای که خود دیر تر به ارزش آنها پی بردند. قانون جموری را فرسوایان بردند.

قالب گرفتند، اصلش را برداشتند و یک کپی به ما دادند که در موزه نگهداری کنیم. قطعات و اندامهای جدا شده بسیاری از بناهای پرارزش ما اسرای موزه‌ها و کلکسیونهای سراسر این کره خاکی است. چنین موزرداری، اقدامی فرهنگی نیست.

قطعه برداری بناهای تاریخی، جایجا کردن اثر غیر منقول (بجز در مواردی که خطری ناچاره آن را تهدید به نابودی کند) فرهنگ ستیزی است. تخریب فرهنگی است.

مراد از فرهنگ چیست؟ دست کم یکصد و بیست سال است که سرآمدان تفکر بشری، با این واژه کلنجار می‌روند و آن را به میل خود به صفاتی مختلف می‌کنند. هر یک از اندیشمندان زیدصنمائی خاص خود اراده می‌کنند. هر کسی دیدی دارم و برداشتی و تعریفی. ولی نه تعریفی جامع و مانع، نه تعریفی گویا و رسا، و نه تعریفی که به واقع فرهنگ را

شخص کند، معرفی کند، بشناسند و شک و شبهه را برطرف کند. برخی هم معتقدند که معنی گستردهای دارد و نمی‌شود تعریف کرد. بهمان‌ای ناپذیرفتنی است. داشتن معنی گسترده نمی‌تواند دلیل نشانستن

تعریف باشد علت‌مناخستن فرهنگ است. اگر کسی چیزی را به واقع بشناسد قادر به بیان باشد نمی‌تواند آن را بشناسد و تعریفی جامع و مانع ارائه دهد. ولو فرهنگ و تمدن باشد. امروزه مراد شما از فرهنگ و

تمدن چیست؟

مراد من از فرهنگ، بضاعت و توان معنوی انسان است. بضاعت معنوی عیان و فعال انسان، خانواده، قوم، یا اجتماع است که می توان چنین و چندان هم تعریف کرد.

- تمدن، قدرت و توانی مادی است.  
- فرهنگ، جمیع دیستکی های روحی، ملاق قلبی، پندارهای درونی، و پایبندی های ضمیری است.  
- تمدن، ثمره و محصول کوششها و فعالیت های عقلانی و جسمانی است.

- فرهنگ، تجلی اندوخته های معنوی انسان است.  
- فرهنگ، از قوه به فعل درآمدن بضاعت معنوی است.  
- فرهنگ، تمامی اندوخته های معنوی انسان در زمان و مکان است.  
- فرهنگ، ظهور، بروز و حضور توان و بضاعت معنوی انسان است.

- فرهنگ، پای بر قلعه صفات ویژه انسانی درونگرا و درون نگر دارد  
- تمدن، درگیر کشمکشهای آژمند و سودجوی ظاهری و دنیوی است

فرهنگ، ویژگیهای معنوی انسان است که در ضمیر او بود در اندرون خویشتن اوست و هنگامی قابل درک و تشخیص است که از قوه به فعل درآید و مرئی و مشهود باشد. شناخت و ویژگیهای معنوی ضمیر انسانی فقط در صورت ظهور و بروز میسر است. گوهر فرهنگ معنوی و ذهنی است. درک ملمادی و عینی است.

- فرهنگ، محیط بر انسان است  
- تمدن، در پد اختیار انسان و محیط انسان است.  
- فرهنگ، در طبیعت انسان جاری است.  
- تمدن، در جوار هیئت انسانی شکل می گیرد

در حقیقت، معنویت انسانی پس از بروز و نمودی مادی، با حواس ظاهری درک، و در ذهنیت روشن انسان، به برداشت و احساس معنوی تبدیل می شود. بدیهی است گذر از چنین مراحل، جوهر ولای ذات و فطرت فرهنگ را کاهش می دهد. کاشی ناگزیر و سخت نامطلوب همواره نمود مادی معنا، و بروز مجاز حقیقت، در گرو آفت و نقصان است. و فرهنگ و هنر هر دو افتادگان سر به گردبان این تنزل انسید به هر روی فرهنگ جنگلی معنا است و در انتقال عینی در بند ماده می شود و رنگ مادی می گیرد.

- فرهنگ، انسان ساز است.  
- تمدن را انسان می سازد.  
- فرهنگ، از تبار عشق است.  
- تمدن، سلاقه عقل است  
- فرهنگ، جان استجو روح و روان است.  
- تمدن، جسم است. کالبدی است، خد است.  
- فرهنگ، حقیقت است و تمدن مجاز

مراد من از «تمدن» مجموعه دستاوردهای مادی انسان، از تلاش های متمدنی قرون و اعصار است. تعریفی است جامع و مانع و روشن و گویا. تعریف و توصیف های موارد مادی و عینی همواره ساده تر و مفهوم تر از تعریف های مباحث معنوی و ذهنی است.

فرهنگ در ضمیر انسان و در اندرون خویشتن انسان است به اراده انسان و یا ناخواه گاه بروز می کند. قبل از بروز برای دیگران قابل درک و شناخت نیست. تجلی، تظاهر، بروز، ... حضور فرهنگ یا در کالبد و رفتار انسان است، یا به واسطه انسان درشایه (به ویژه در ساخته های او) نمود می کند. آن دسته از ابداعات و ساخته های انسانی که از ویژگیهای فرهنگی بیشتری برخوردار است، آثار فرهنگی نامیده می شود. در ساخته های انسانی همواره دو عامل به هم تاقفه فرهنگ و تمدن هم آغوشند. عاملی که ریشه در معنا دارد، فرهنگ است و آنچه اساس مادی دارد، تمدن است. فرهنگ و تمدن با آدمی زادگان نخستین آغاز شده اند و تاریخ و سرگذشتی به وسعت، درازا، ... تنوع ادوار زیست آدمی دارند. فرهنگ متحول است. مثل درخت بی خزان است. ریشه، تنه و شاخه ها در حال رشدند و همواره برگهایی از آن جدا می شود و برگهای نویشی بر آن می روید. ریشه و تنه و تاج گستر، روز به روز وسیع تر، قطورتر و آسوده تر شده و برگها به مرور عوض می شوند. فرهنگ به مثل مانند انسان است، که با پشت سر گذاشتن لحظات و دقائق زندگی همواره تغییر می کند و ولی در نهایت کسی دیگر نمی شود. شخص شما که این مطلب را مطالعه می کنید، با قبل از پرداختن به این مقاله فرق دارید. ولی باز خود شما هستید، نه دیگر کسی. فرهنگی که شما دارید تنه آن است که ده، پانزدهم بیست سال قبل داشتید. تغییر کرده ولی اصلش محفوظ است. فرهنگی که ما داریم همان نیست که بیست سال، پنجاه سال، صد سال و پانصد سال قبل داشتیم. اما ریشه در هزار سال و دو هزار سال قبل هم دارد و اختلافش با فرهنگ ساکنان سایر

به لحاظ اینکه کاربرد، و تعریف و توصیف «فرهنگ» و «تمدن» همواره، با سردرگمی، آشفتگی مفهوم و خلط مبحث مواجه بوده، بررسی و مقایسه کیفیتشان، در جوار یکدیگر راهگشای شناخت کاملشان خواهد بود. بدین منظور، فرهنگ را می توان قدری به سوی سنجیت تعریف تمدن (چندان که خالی در مفهوم ایجاد نکند) مملوف کرد:

«فرهنگ، مجموعه اندوخته های معنوی انسان در زمان و مکان است، و با انعطافی بیشتر و پذیرفتن اندکی انحراف»

- فرهنگ، مجموعه اندوخته های معنوی انسان، طی قرون و اعصار است.  
با مقایسه این دو تعریف:

- فرهنگ، مجموعه اندوخته های معنوی طی قرون اعصار است.  
- تمدن، مجموعه دستاوردهای مادی انسان، از تلاش های متمدنی قرون و اعصار است.  
- درسی پاییم که فرهنگ و تمدن، سخت متفاوتند، و اختلافهای بنیادین گوهری دارند.  
- فرهنگ، متمدنی است.

سرمینه‌های اسلامی از همین جا ناشی است. از ریشه و سابقه

فرهنگ، هویتی زرف و والا دارد. ولی ساکن نیست

فرهنگ، دارای صفاتی است که ثابت به نظر می‌رسد ولی متحول است.

فرهنگ، با طیف زرف و دامنه‌داری، بر زندگی افراد و بستر تمام شئون حیات اجتماعی حکمفرماست ولی مردم کمتر متوجه آنند. اگر اندازه امور جهان به دست فرهنگمداران بود، بهتر اداره می‌شد تا به دست دانشمندان و سیاستمداران.

دو نظر با فرهنگ مشترک و زبان مغایر، بهتر معاشرت می‌کنند، تا با زبان مشترک و فرهنگ مغایر.

ای بسا هستند و ترک هم زبان

ای بسا دو ترک چون یگانگان

پس زبان یکدلی خود دیگر است

فصلی از هسنای بهتر است

مولانا جلال‌الدین محمد (مولوی)

فرهنگ چهار عنصر دارد

- عنصر فرد

- عنصر خانواده

- عنصر اجتماع

- عنصر جامعه

فرهنگ در قالبیهای متعدد جلوه گر است

- قالب رفتاری، کرداری و گفتاری

- قالب هنری

- قالب اقتصادی

- قالب اجتماعی

- قالب صنعتی

فرهنگ ابعاد مختلف دارد

- بعد فردی

- بعد خانوادگی

- بعد قومی

- بعد قبیله‌ای

- بعد نژادی

فرهنگ، حوزه‌ها، پهنه‌ها... و گسترده‌های متمایز دارد

- پهنه محله

- پهنه شهر

- پهنه کشور

- پهنه منطقه

- پهنه قاره

روز به روز فواصل فرهنگ‌ها کم می‌شود و حوزه‌های فرهنگی

وسعت می‌یابد زمانی نه چندان دور، در هر شهری فرهنگ‌های مختلف

حاملی وجود داشت. ولی امروز ۹۴ در همین تهران، فرهنگ‌های

مجموعه متفاوت بودند. فرهنگ محله بازر با فرهنگ محله جلال میدان و

فرهنگ محله هوداجان یا محله سنگلیک یا وجود قرب و جوار یکسان نبود.

### پانوشتها

۱- کسی از این جنم، روز پابسته میان سخن سپرد و کلام را با سوز و منتظران کدام فرهنگ است؟ فرهنگ ششصد و چهل تعریف دارد و قطع کرد. پانچ دادم. فرهنگ تعریبی جامع و مانع، آره که عرض می‌کنم. ولی شما، از ششصد و چهل تعریف، شش یا چهار تعریف مرحمت فرمائید، تا من استنبض شوم... ۹۴ مرحمت و استنبض فرمودند. پس از وقایعی چند در ادامه عبارت تعریف دست و پا شکسته‌ای از سخن مشاهیر تعریف ادواره تا بیلر را بیان داشتند.

۲- کتاب فرهنگ و کربور و وکلایکهن: که به سال ۱۹۵۲ منتشر شده و فنی‌ترین مجموعه تعریف‌های فرهنگ را ارائه داده، محتری یکصد و شصت و چهار تعریف است. شاید اشتباه با عراق، ۱۶۲۴ را به ۱۶۲۰ رسانده باشد. ۳- این گروه از تعریف‌ها مستندتر هستند، آثار، پس آمده، ... و نتایج فرهنگ‌اند. نه فرهنگ را معرفی می‌کنند نه کیفیت و ویژگی‌هایش را یادآور می‌شوند، مانند اشعاری که در منتخب قناعت سروده شده‌اند. نه روشنگر مفهومی مشخص از قناعت‌اند نه توصیفی و شناختی از این واژه و نه دست می‌دهند. مواه، لفاظی، شعر سرانی... و فلسفه‌سای بی‌بوده، در معائن قناعت با پرهائست ویژه شخصی.

۴- Sir Edward Burnett Tylor

۵- فرهنگ مجموعه پیچیده‌ای است شامل: دین، دانش، هنر، قانون، اخلاق، آداب و رسوم هر آنچه که انسان از جامعه کسب می‌کند. مفهوم و محتوای تعریف ادواره تا بیلر، حدود شصت تا هشتاد سال بعد (طی دوری بیست ساله) در فرهنگ‌های انگلیسی زبان منظور شد.

۶- از این دست تعریف‌های گردآوری شده مانند: فرهنگ، زمان یک ملت است؛ ترکیب یکی است. تعریف‌ها مشابه است. برای احترام از ایشان کلام، در ساختار جملات مذکور به جای «دینش» یا «زبان» واژگان شاستانه، نظرت، صرافت، مذهب، ادب، میزان علم، آثار باستانی، رفتار اجتماعی، طرز تفکر، احساسات، کمال، نظرت، اخلاق، سن، ناموس، روح، هویت، جو قلب را قرار دهید. تعریف‌های گردآمده حاصل می‌شود.

۷- تا گفته نماد که تعریف «تا بیلر» هم با فرهنگ و تمدن، شروع می‌شود و بعدها تعریف فرهنگ تلقی می‌گردد.

۸- Julio Cortazar

۹- همکاران، دانشجویان و جوانان فیزیکی که در سی سال گذشته به سخنان جلیبر، انتقاد پانوشتنی داده‌اند با این تعریف و توصیف‌ها آشنا هستند تجدید مطلع به نیت یادآوری و گفتگویی مجده است، در رفع اختلاف، گنگی و ابهام و از فرهنگ برای دوستان ظایم و پرداختن بدین بحث و مقال به نجات هور و کثرت کاربرد آن است با معانی ناپاب و ناموساب.

۱۰- چندین بار، به خاطر یادیکه می‌گفتند نمی‌باید چالیدوتم، و من بیجا باقائیم... یعنی بیجه دوخونگامه به اعتبار فرهنگ محله‌ای، و غیر تمدنی فرهنگی بود. تا نظر بر حثیت و خلق و عوی فرهنگ محله‌ای بود. فرهنگ محله‌ای حامل و موجد معاضدتها و همکارهای ارزنده درون محله‌ای و موجب رفاهتهای سالم و سازنده فرامحله‌ای بود.

۱۱- با روشن شدن مفهوم فرهنگ، مرز تعریف‌های الفه تا وح جملاتی را مشخص می‌کند که مختصری بیاتر فرهنگ هستند، ولی تعریف نیستند. در مجموع این دست تعریف‌ها، حال و هوای فرهنگ حس می‌شود.

۱۲- فرهنگ وجه معنوی و تمدن وجه مادی انسان است.

۲۵  
پانوشته‌ها